

فان جنگ

تألف دارمی جنگم

روایتی از زندگی محمد میرزاوندی

تحقیق: سامان سپهوند

تدوین: محمدتقی عزیزیان

زندگی محم

ندی

سرشناسه: میرزاوندی، محمد
عنوان و نام پدیدآور: تا نفس دارم می جنگم: تاریخ شفاهی محمد میرزاوندی / بازتویسی و تدوین محمدتقی عزیزیان؛
گفت‌وگو سامان سپهوند: به سفارش دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی.
مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ص؛ مصورانه (رنگی).

شابک: ۹۷۸-۹۶۲-۵۳۱-۴۶۲-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: میرزاوندی، محمد -- خاطرات

موضوع: آوارخوانان ایرانی -- لرستان -- خرم آباد

شناسه افزوده: عزیزیان، محمدتقی

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

شناسه افزوده: دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱: ۹۴/۴ / ML۴۲۰

رده بندی دیویی: ۷۸۹/.۹۲

نمارة کتابشناسی ملی: ۳۱۰۰۵۹



نشر معارف

تا نفس دارم می جنگم

- تهیه شده در واحد تاریخ شفاهی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی
- تحقیق: سامان سپهوند / تدوین: محمدتقی عزیزیان
- مدیر هنری: رسول خسروبیگی
- ناشر: دفتر نشر معارف
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- چاپ اول: زمستان ۹۴
- قیمت: ۵۵۰۰ تومان

فهرست

۹	پیشگفتار ناشر
۱۱	پیشگفتار
۱۶	مقدمه
۱۸	تولد
۳۰	کودکی
۳۳	نوجوانی
۳۷	دبیرستان و سربازی
۳۲	استخدام و کار در جهانگردی
۳۶	عضویت در گروه موسیقی
۳۹	اعزام به مناطق عملیاتی
۴۲	کاست سوار
۴۴	مقام اول تک خوانی
۴۷	لحظه دیدار
۵۰	کسب دیپلم افتخار
۵۲	لحظه ی عروج
۵۵	دو قدمی غروب
۵۸	نفسم گرفت
۶۳	کاست برگزیده
۶۴	مهاجرت به تهران
۶۷	بازنشستگی و بازگشت به خرم آباد
۶۹	برداشت آخر
۷۳	آثار
۱۱۱	تصاویر

پیشگفتار ناشر

ده‌ها هزار هسته فعالیت فرهنگی، مقارن سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی شکل گرفت که نقش محوری در پیشبرد اهداف انقلاب داشت. از مساجد و مدارس دینی تا روضه‌ها، میثاق‌ها، انجمن‌های اسلامی و جلسات قرآن، همه اینها عامل اصلی انقلاب بودند در میان مردم و انقلاب از تربیت توده مردم به وسیله نهادهای این چنینی به وقوع پیوسته است. این هسته‌ها و مراکز انقلاب، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بود؛ از اشعار و ترانه‌های اعتراضی و انقلابی گرفته تا پوسترها، کارت پستال‌ها، دیوارنوشته‌ها، نمایشنامه‌ها، تئاترها، مستندها، عکس‌ها و... همه و همه ابزاری بودند در دست مردم و هنرمندان تا به گسترش و عمق فکری و عینی انقلاب باری رسانند. همه این تحرکات، نوع متمایزی از مبارزات و نیز روشنفکری را جان بخشید: «فرهنگ و هنر مردمی انقلاب».

بعد از پیروزی انقلاب و شروع دفاع مقدس، به واسطه اوضاع خاص آن دوره، حضور مردمی در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی نیز پُررنگ شد و جریانی خاص از فضای اجتماعی ایران دهه ۶۰ را تصویر کرد. حضور در راهپیمایی‌ها و تظاهرات و... حالا جای خودش را به حضور در نهضت سوادآموزی برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی، حضور در جهاد سازندگی برای مقابله با ظلم و فقر، حضور در مدارس و سنگرهای تربیتی برای پرورش و تربیت نسل‌ها، کمک‌های پشت جبهه برای اداره و کمک به دفاع، حضور خردسالان و نوجوانان در گروه‌های سرود و تئاتر مساجد و مدارس برای زنده نگه داشتن فرهنگ انقلابی و... داده بود. این ظهور و بروزها قسمت مهمی از تاریخ انقلاب اسلامی است که ثبت نشده و نمی‌شود؛ تاریخی که متمایز با تاریخ

سیاسی و نخبگانی رایج است؛ تاریخ مردمی و اجتماعی فرهنگ انقلاب. توجه به این قسمت تاریخ، به شدت مهم، ضروری و فوری است؛ چراکه انقلاب اسلامی برای حیات خود در عرصه های مختلف نیاز به فرهنگ موجب انقلاب دارد و فرهنگ انقلاب تنیده است در تاریخ اش، ممزوج با زندگی مردم و روایت مردم از آن دوران که خود موجب بازتولید فرهنگ خواهد شد.

انقلاب در علوم انسانی نیاز به قرائت درست خود از این مقوله دارد و علوم انسانی ایرانی قطعاً از تجارب تربیتی، مدیریتی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مردم انقلابی در دهه ۵۰ و ۶۰ برخوردار خواهد خواست.

یکوت و سانسور تاریخ اجتماعی و فرهنگی حرکت ها و جنبش های اسلامی، به تجربه اندک ایران محدود نمی شود؛ بلکه متأسفانه فراگیر است و از افغانستان تا مصر همه روبرو می گیرد.

«گنج»، جهاد برای اربرداری از معادن و منابع انکار شده تاریخ معاصر در فضای ملی و بین المللی ریشه دوانده می داند و از همه فرهیختگان و دبستان انقلاب اسلامی در این مسیر طولانی استعدادهای طلبد.

واحد تاریخ دهی دفتر مطالعات جبهه ی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیش‌نار

به خاطر شغل پدرم ساکن اهواز شده بودیم. مشغله‌ی کاری پدر اجازه نمی‌داد که خود به رود به خرم‌آباد برویم. دوری و غربت همیشه دل‌تنگ‌مان می‌کرد. یکی از هم‌نارن پدرم کاستی به او هدیه داده بود سیاه‌رنگ با برجسب‌های آبی و سفید در دو طرفش. روی برجسب یک طرف کاست، با خودکار آبی نوشته شده بود: «میر و ندی».

پدرم یک رادیو ضبط قدیمی داشت که بیشتر با آن رادیو گوش می‌دادیم. از آن ضبط صوت‌های مستطیل شکل به روی سرشان دکمه‌های مختلف تنظیم رادیو و تنظیم کاست کنار هم قرار گرفته بود. یکی از دکمه‌های رادیو رنگ نارنجی داشت.

در طول شبانه‌روز من و برادرم بارها آن کاست را گوش می‌دادیم. وقتی نوار به قسمت سفیدرنگ آخرش می‌رسید، دکمه‌ی پخش ضبط صوت با صدای «تیق» از جا می‌پرید. برادرم با سرعت خودش را به ضبط صوت می‌ساخت و دکمه‌ی دوم را فشار می‌داد. در قسمتی که نوار در آن قرار می‌گرفت بار می‌خفت، بعد نوار را با یک حرکت دست لای انگشتانش می‌چرخاند و طرف دیگر نوار را در ضبط صوت می‌گذاشت و دکمه‌ی پخش را فشار می‌داد «و اقطار پر دشنگم تا نفس دارم می‌جنگم...»

پدر از ترس اینکه مبادا ناخواسته دستمان روی دکمه‌ی نارنجی رنگ فشار داده شود و روی نوار چیزی ضبط نشود، دو تکه پلاستیک ته نوار را درآورده

بود. با این کار دیگر نمی‌شد روی نوار چیزی ضبط کرد. تمام ترانه‌ها را حفظ شده بودیم. حتی کلماتی که معنی‌شان را نمی‌فهمیدیم، چون بالهجه‌ی لری بود لذت می‌بردیم.

وقتی تصمیم گرفتیم در مورد «تاریخ شفاهی هنر انقلاب اسلامی» تحقیق و پژوهش کنیم، اولین گزینه‌ای که به ذهنم خطور کرد، «محمد میرزاوندی» بود. شبکه‌ی استانی «افلاک» بارها آثار او را بازپخش کرده بود و گاهی این کار با تب‌خوانی ایشان همراه بود، اما کسی تا به حال به میرزاوندی به عنوان یکی از هنرمندان اثرگذار تاریخ هنر انقلاب اسلامی نگاه نکرده بود. میرزاوندی همشهری ما نبود و بارها او را از نزدیک دیده بودیم، ولی شناختی از شخصیت و منش او نداشتیم. تصور من از میرزاوندی ترکیبی از ترانه‌ها، خاطرات کودکی، برنامه‌های مقلد شبکه‌ی استانی و شایعات حول بیماری‌اش بود. برای شناخت بیشتر و دقیق‌تر این هنرمند، تحقیقاتم را در مورد وی آغاز کردم و هر کاری که می‌توانست تغییر جامع‌تری از این هنرمند انقلاب اسلامی به من بدهد انجام دادم، اما متأسفانه نیز زیادی دست‌گیرم نشد. موضوعی که برای خودم هم جالب بود، تاریخچه‌ی ترانه‌ی «دایه دایه» بود. از شکل‌گیری این ترانه اطلاعات دقیقی در دست نیست. به دست‌الله رشیدی «خواننده‌ی لرستانی، اولین کسی بود که این ترانه‌ی محلی را با تنظیمی جدید ضبط کرد. سپس خواننده‌های زیادی از جمله «رضا سبانی»، «محمد میرزاوندی» و... آن را بازخوانی کردند. اما آن نسخه‌ای که در سال‌های دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ مقدس بارها و بارها از رسانه‌ها پخش شد و یکی از ترانه‌های ماندگار دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ است با صدای محمد میرزاوندی خوانده شده است.

با این‌که فوت و فن مصاحبه را خیلی نمی‌دانستم ولی می‌دانستم که اگر توسط واسطه‌ای به شخصیت مورد نظرم معرفی شوم، شانس موفقیت‌م در جلب رضایت مصاحبه‌شونده بیشتر خواهد شد. با چند نفر از دوستان،

تصمیم خود را برای جمع‌آوری و ثبت خاطرات «میرزاوندی»، مطرح کردم. یکی از این دوستان، «محسن مرادی»، مسئول روابط عمومی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان لرستان بود. به او سپرده بودم که اگر توانست، شرایط دیدار حضوری با ایشان را فراهم کند.

تا اینکه چهار سال پیش، یعنی ظهر روز بیست و هفتم شهریور ماه ۱۳۸۹، محسن مرادی با من تماس گرفت و گفت به مناسبت هفته‌ی دفاع مقدس، برای ضمیمه‌ی مصاحبه‌ی تصویری کوتاهی به منزل میرزاوندی می‌روند. اگر مایل هستید، همراهشان بروم. فقط زود خودم را به محل کارشان برسانم که گروه تصویربرداری معطل نشوند.

وقتی به مقابله‌ی محاسن‌ارشان رسیدم آقای مرادی و تیم تصویر داخل یک خودروی پراید معطل بودند. به خاطر تأخیرم عذرخواهی کردم و خودم را در همان ماشین جا دادم.

آقای میرزاوندی به استقبال ما آمد. بعد از احوال‌پرسی، ما را به داخل خانه هدایت کرد. سادگی، اولین چیزی بود که به محض ورود به خانه‌ی ایشان در ذهنم آمد. در حین تصویربرداری، نکات مهم صحبت‌های آقای میرزاوندی را در دفترچه‌ی یادداشت کوچکم می‌نوشتیم. ابتدا ایشان تصور می‌کرد من هم از بچه‌های بنیاد هستم. بعد از پایان تصویربرداری آقای میرزاوندی و برادر همسرشان که در منزل ایشان بود شروع به پذیرایی کردند. در این فاصله، به دور و بر خودم نگاهی انداختم. چند تقدیرنامه روی دیوار نصب شده بود. با سرعت متن آن‌ها را یادداشت کردم. بعد خودم را کنار آقای میرزاوندی که ساکت بود و سرش را پایین انداخته بود، رساندم و تصمیم خودم و سرورت و اهمیت کاری را که به بخش اصلی آن وابسته به اراده‌ی ایشان بود مطرح کردم. ولی ایشان هیچ واکنشی نشان نداد؛ فقط حرف‌هایم را شنید.

آن طرف، برادر همسرشان، آقای «شمس‌الدین آساره» حرف‌هایم را شنیده بود. من را کنار کشید و از کار استقبال کرد و قول داد که رضایت ایشان را برای

همکاری جلب کند، فقط چند روزی مهلت خواست.

یک هفته بعد طبق قرار قبلی با آقای آساره تماس گرفتم و پیگیر نتیجه‌ی کار شدم. گفت آقای میرزاوندی پذیرفته است. خودتان با ایشان تماس بگیرید و قرار بگذارید. بلافاصله با آقای میرزاوندی تماس گرفتم. این بار خیلی گرم‌تر و صمیمی‌تر صحبت کردیم و قرار اولین مصاحبه را گذاشتیم. اولین جلسه‌ی مصاحبه در تاریخ یکم مهرماه سال ۱۳۸۹ انجام شد. مشکل اصلی آنکه به سکنه‌ی مغزی سال ۱۳۶۷ ایشان برمی‌گشت تنها چیزی بود که آنادگی‌اش را نداشتیم. مطمئن بودم که این شرایط، کار پیاده‌سازی فایل‌های صوتی را دچار مشکل خواهد نمود. به همین خاطر از جلسات بعد، دوربین تصویری را به تجهیزاتم اضافه کردم تا با لب‌خوانی و ثبت حالات صورت، مشکلات احتمالی پیاده‌سازی را رفع کنم.

در فاصله‌ی اول مهر تا هشتم آبان سال ۸۹، در مجموع دوازده جلسه‌ی مصاحبه انجام دادم. در این مدت ایشان به گرمی از ما استقبال و پذیرایی می‌کردند. پاسخ‌های کوتاه و بریده بریده، مرا مجبور می‌کرد سؤالات بیشتری ببرسم. با توجه به آن که سکنه‌ی مغزی یادآوری جزئیات و گفت‌وگوی طولانی را برایشان سخت کرده بود به طریقه‌ی هم‌زمان با سرکار خانم و هابی مادر آقای میرزاوندی و آقای علی‌رضا حجتی دوست و همکار آن روزهای ایشان گفت‌وگو می‌کردم تا به جزئیات بیشتری دست پیدا کنم.

پس از پایان مصاحبه‌ها و پیاده‌سازی آنها با آقای محمدتقی عرب‌نار از نویسندگان هم‌استانی‌مان، در مورد تدوین این مصاحبه‌ها جلسه‌ای برگزار کردیم. ایشان پس از مطالعه‌ی مصاحبه‌ها پیشنهاد دادند مصاحبه‌ی آقای میرزاوندی به صورت اول شخص مفرد تدوین شود و جزئیات مربوط به وقایع مرتبط با ایشان، از گفت‌وگوهای مادرشان و آقای حجتی به کار اضافه شود. البته ایشان با استفاده از ذوق ادبی خود بخش‌هایی از کار را پردازش بیشتری کردند.

هم‌زمان با تدوین و بازنویسی کار که آقای عزیزیان را حساسی درگیر کرده بود، به جمع‌آوری مجموعه‌ی قطعاتی که آقای میرزاوندی خوانده بودند مشغول شدیم و با کمک هنرمند گرامی آقای علی‌رضا سپهوند و همسر محترمشان، خانم زینب مرادی، کار «استخراج»، «نُت‌نویسی»، «برگردان فارسی» و «آوانگاری» آثار را هم انجام دادیم تا با اضافه شدن به خاطرات آقای میرزاوندی بر غنای کار اضافه کند. البته یک مجموعه‌ی صوتی از این قطعات نیز در جلد کتاب ضمیمه شده است تا خوانندگان بتوانند با شنیدن آثار، بیشتر بر حال و هوای خاطرات آن روزها قرار بگیرند.

در نهایت، از همه‌ی عزیزانی که ما را در به سرانجام رسیدن این پروژه همراهی کردند، سپاس‌گزاری و تشکر می‌کنم، از جمله آقای محمدتقی عزیزیان برای تدوین مصاحبه‌ها، آقای علی‌رضا سپهوند و همسرشان، خانم زینب مرادی، برای آوانگاری و برگردان فارسی آثار.

در خاتمه، امیدوارم این کتاب بتواند سرشاهی از تاریخ گران‌بهای هنر انقلاب اسلامی و مجاهدت‌های هنرمندان معتمدان را نشان دهد و مقبول حضرت حق تعالی قرار گیرد.

سامان سپهوند

مقدمه

گاهی بزرگ شدن انسان‌ها، دست خودشان نیست. تاریخ به گونه‌ای می‌برخد که مردی را در مسیری طلایی قرار می‌دهد و در عصری به دنیا می‌آورد که اسبابی برای افتادن هست.

گاهی اتفاق آنقدر مهم است که حتی کسانی که تنها نظاره‌گر بوده‌اند، دیده‌هایشان از محبت الهی می‌کند و کاوشگران و پژوهندگان برای رفع تشنگی و نشان دادن عطش بی‌خبرش پای نگفته‌های ایشان می‌نشینند.

انقلاب اسلامی ایران از ناساطی‌فانی بود که قرن معاصر را با تمام محتویاتش تکان داد. ساختار نو و محتوای تازه و ابتکاری آن که بر اساس تمدن امروزی و بر پایه تفکر دینی رسول الله ﷺ طراحی شده، نشان می‌دهد اندیشه‌ای بزرگ به رهبری امام راحل علیه السلام پشت این اتفاق پدید آمده پنهان شده است.

هنوز دنیا از این حادثه، انگشت حیرت به دهان گرفته بود که حادثه‌ای بزرگتر از دل آن برآمد و ابوالعجایی پدید آمد که سرخ‌های عاشق را یکی یکی به نبرد دیو صفات پست فرستاد.

هشت سال دفاع مقدس ملت غیور ایران از آن دسته احداثیات بود که زن و مرد، پیر و جوان و بزرگ و کوچک عصر خویش را ارزش و اعتبار بخشید.

در این میان نقش هنر و هنرمند متعهد مثل هر دوره و هر عصری بیشتر از سایر اقشار نمود پیدا کرد. هنرمندانی آگاه و با بصیرت که بدون هیچ گونه چشم داشت مادی، تنها به عشق سالار و سرور و مقتدای خود امام حسین علیه السلام و

بالیک به ندای امام راحل علیه السلام در عرصه‌های گوناگون حضور پیدا کردند.
از این میان آوای «دایه دایه» محمد میرزاوندی در ذهن و ضمیر مردم فهیم
و داغ‌دیده دوران جنگ ماند و مانند نقشی دلنشین که بر صخره‌ای عظیم
بسته شود از حنجره‌ای زلال برآمد و بر جان‌های پاک رخنه کرد.

محمدتقی عزیزیان

www.ketab.ir